

الملاحم والفتن

رویدادهای بزرگ

عصر ظهور

تألیف:

علامه سید بن طاووس



شرکت چاپ و نشر بین الملل

فهرست مطالب

۱	زندگی نامه مؤلف
۱	ولادت
۳	فقیه عالی مقام
۴	پیوند بزرگان
۵	پایتخت شیطان
۸	خاطره های سبز
۹	پیشنهاد وزارت
۱۱	کوچه های وصل
۱۲	رازهای جمعه شب
۱۴	نامه ای از دوزخ
۱۵	شاگردان
۱۶	میراث سبز
۱۷	پرواز واپسین
۲۱	مقدمه مؤلف
۲۵	بخش اول

۱۲۵.....	بخش دوم
۱۸۹.....	بخش سوم
۲۲۱.....	بخش چهارم

www.ketab.ir

زندگی نامه مؤلف

عالم و عارف واصل، فقیه عالی مقام علامه سید بن طاووس

ولادت

در پانزدهم ۵۸۹ق. تولد نوادی خانه سعدالدین ابوابراهیم موسی بن جعفر را از شادی و نشاط آکنده ساخت. ابوابراهیم نوزاد نیمه محرم را به یاد نیای ارجمندش، علی نامید.^۱

همسر ابوابراهیم دختر ورام بن ابی فراس دلسور شهره حله بود.^۲ علی اندک اندک در محضر پدر بزرگی چون ورام و پدری مانند سعدالدین ابوابراهیم با الفبای زندگی آشنا شد. او به زودی دریافت که ریشه در آسمان دارد و با سیزده واسطه با امام حسن مجتبی علیه السلام پیوند می خورد.^۳ ورام برایش گفت که ابوابراهیم دختر زاده شیخ طوسی است.^۴ چگونه نیای بزرگوارش محمد بن اسحاق به دلیل زیبایی چهره و

۱. شیخ عباس قمی: فیض العلام فی عمل الشهور و وقایع الایام، ص ۱۵۸.

۲. محمد باقر خوانساری، روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۲۵.

۳. سید بن طاووس، بر نامه سعادت، ترجمه سید محمد باقر شهیدی گلپایگانی، مقدمه، ص ۲.

۴. محمد باقر خوانساری، روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۳۷.

ناموزونی پاها به طاووس شهرت داشت.^۱

ورام در دوم محرم ۵۰۵ ع. دیده از جهان بست.^۲ هر چند همراهی این بزرگ مرد با علی بن موسی، که رضی الدین شهرت داشت، دیری نپایید، ولی همین زمان کوتاه کافی بود تا علی وی را بشناسد و همواره به عنوان الگوستایش اش کند.^۳

البته ستاره حله تنها به این استادان بسنده نکرد. شیخ نجیب الدین بن نما، سید شمس الدین قهار بن معدالموسوی، سید صفی الدین محمد بن معدالموسوی، شیخ تاج الدین الحسن الدربی، شیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن عزیزة السوراوی، سید ابو حامد محیی الدین محمد بن عبدالدین زهرة الحلبي، شیخ نجیب الدین یحیی بن محمد السوراوی، شیخ ابوالسعادت اسعد بن عبدالقاهر اصفهانی، سید کمال الدین حیدر بن محمد بن زید بن محمد بن عبداللہ الحسینی و سید محب الدین محمد بن محمود مشهور به «ابن نجار بغدادی» از دیگر استادان وی شمرده می شدند.^۴

ناگفته پیداست که استفاده از همه این نامبردگان به شیوه معمول روزگار ما تحقق نیافته، بلکه بیشتر بهره وری ستاره حله از آنها در قالب قرائت روایت و اجازه نقل حدیث بوده است. شتاب وی در آموختن مطالب دقیق علمی شگفت انگیز بود. آنچه دیگران در چند سال

۱. اتان گلبرگ، کتابخانه ابن طاووس و احوال آثار او، ترجمه سید علی قرائی و رسول جعفریان

۲. فیض الاسلام، ص ۱۴۳.

(قم: ۱۳۷۱)، ص ۲۰.

۳. مقدمه کشف المحججه لثمره المهجه، سید بن طاووس سید محمد باقر شهیدی گلپایگانی، ص ۲.

۴. همان.

می‌آموختند او در یک سال فراگرفت و پس از خواندن بخش نخست نه‌ایه شیخ طوسی به چنان پیشرفتی دست یافت که ابن‌نما در پشت جلد اول نه‌ایه اجازه‌ای به خط خویش برایش نگاشت.^۱

علی که همواره پند و رام در گوش داشت و در هر رشته علمی که وارد می‌شد به چیزی جز تخصص نمی‌اندیشید^۲ به اجازه استاد بسنده نکرده، بخش دوم نه‌ایه را نیز خواند؛^۳ آنگاه مبسوط را به پایان برده، بدین ترتیب پس از دو سال و نیم فقه‌آموزی، از استاد بی‌نیاز شد و از آن پس تنها برای نقل روایت در محضر استادان حضور یافت.^۴

فقیه عالی مقام

چون رضی‌الدین سیدعلی بر بام بلند فقه فراز آمده‌استادان حله از وی خواستند تا راه دانشوران گذشته را پیش گیرد و بانشستن در جایگاه فتوا مردم را با حلال و حرام الهی آشنا سازد؛ ولی سعادۀ خاندان طاووس نمی‌توانست بدین پیشنهاد پاسخ مساعد دهد.

آیات پایانی سورة الحاقه (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَفْنَا مِنْهُ الْآلُوتَيْنِ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ) و اگر محمد به دروغ سخنانی به ما نسبت می‌داد او را گرفته، رگ گردنش را قطع می‌کردیم و هیچ یک از شما نمی‌توانستید ما را از این کار بازدارد، نگاهدارنده‌اش باشید) همواره در ژرفای روانش طنین می‌افکند و او را از

۱. کشف المحجۀ لثمره المهجۀ، سید بن طاووس، فصل ۱۲۳، نسخه کتابخانه آیت‌الله

العظمی مرعشی (ره).

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

نزدیک شدن به فتوا بازمی داشت. او چنان می‌اندیشید که وقتی پروردگار پیامبرش را چنین تهدید کرده و از نسبت دادن سخنان و احکام خلاف واقع به خویش بازداشته است، هرگز اشتباه و لغزش مرا در فتوا نخواهد بخشید؛ بنابراین راه خویش را از مفتیان جدا ساخت.

باگفته پیداست که این پایان پیشنهادها نبود. صرافان حله هرگز نمی‌توانستند گوه‌ریگانه آن دیار را نادیده گرفته، از آن به سوی دیگری روکنند؛ بنابراین دیگرار به آستانش روی آورده، از او خواستند داوری شهر را به عهده گیرد. سید فرمود: مدت‌هاست میان خرد و نفسم درگیری است... من در همه عمر هرگز نترسیده‌ام بین این دو دشمن داوری کرده، میانشان آشتی برقرار سازم! کسی که در همه عمر از یک داوری و رفع اختلاف ناتوان باشد چگونه می‌تواند در اختلافهای بی‌شمار جامعه داوری نماید؟ شما باید در پی کسی باشید که خرد و نفسم آشتی کرده، به یاری هم بر شیطان چیرگی یافته باشد... چنین کسی توان داوری درست دارد.^۲

پیوند بزرگان

ابو ابراهیم که خود را در برابر آینده فرزند مسئول می‌دانست زهرا خاتون فرزند ناصر بن مهدی، وزیر شیعی آن روزگار را برای همسری فرزند برگزید. ولی رضی الدین مصلحت خویش را در گریز از ازدواج می‌دید. کشمکش میان فرزند و پدر مدتی ادامه یافت تا آنکه علی بر آستان

حضرت کاظم علیه السلام پناه برده، پس از پاکسازی روان به رایزنی با پروردگار روی آورد. نتیجه تفأل وی اظهار پاسخ مساعد به خواسته پدر بود. بدین ترتیب گوهر یگانه حله با آن زن ازدواج کرد و آل طاووس را در شادمانی فرو برد.^۱

محدثی بعد در سال ۶۲۰ ابواب ابراهیم دیده از جهان فرو بست و رضی الدین را سخت اندوهگین ساخت.^۲

پایتخت شیطان

اندک اندک آوازه شهرت رضی الدین در سراسر عراق پیچید و آن دانشور فرزانه به خواهش شیعیان بغداد رهسپار آن سامان شد. مؤید الدین محمد بن احمد بن العلقمی، وزیر روشن بین عباسیان وی را در یکی از خانه‌های خویش جای داد.^۳

سرور پرهیزگاران دانشمند حله در این شهر با انبوه مؤمنان و اندیشمندان دیدار کرد و تجربه‌های بسیار اندوخت.

هر چند سید پارسای آل طاووس تنها برای هدایت شیعیان بغداد بدان سامان گام نهاده بود، در این شهر نیز از پیشنهاد های غیر قابل پذیرش آسوده نبود. مستنصر از وی خواست تا مقام افتای دارالخلافه را به عهده گیرد و سید چنانکه شیوه‌اش بود از پذیرش سرباز زد و خود را آماج تیرهای مسموم بدخواهان ساخت؛ تیرهایی که سرانجام به هدف نشست

۱. همان، فصل ۱۲۶.

۲. کتابخانه ابن طاووس، ص ۲۰ و ۲۱.

۳. همان کتاب، ص ۲۲ و ۲۳.

و ذهن بیمار خلیفه را برای کیفر آن دانشور وارسته آماده کرد، ولی دست پنهان پروردگار به یاری بنده پاک دلش شتافته، وضعیت را به سود وی تغییر داد.^۱

اندکی بعد مستنصر شخصیت‌های بسیاری را واسطه ساخت تا فقیه آل طائوس مقام نقابت طالبیان را عهده‌دار شود. هرچند این مقام چیزی جز سرپرستی سامانی عصر و رسیدگی به امور آنان نبود، رضی‌الدین از پذیرش آن سرباز زد. او در پشت پیشنهادهای خلیفه خواسته‌های پنهانش را نیز مشاهده می‌کرد. پس در برابر پافشاری دربار ایستاد و به وزیر دوستدار اهل بیت علیه السلام، که وی را به پذیرش مقام و عمل به فرمان خدا می‌خواند، گفت: اگر پذیرش مقام و عمل به آنچه پروردگار می‌پسندد، ممکن است پس چرا تو در وزارت به کار نمی‌بندی؟!

چون خلیفه سید را بر رأی خویش استوار یافت، گفت: با ما همکاری نمی‌کنی در حالی که سید مرتضی و سید رضی در حکومت وارد شده، مقام پذیرفتند. آیا آنها را معذور می‌دانی یا استغفر می‌شماری؟ بی‌تردید معذور می‌دانی! پس تو نیز معذوری!

رضی‌الدین گفت: آنها در روزگار آل بویه که ملوک شیعه بودند، می‌زیستند. آن حکومت در برابر حکومت‌های مخالف تشیع قرار داشت، بدین جهت ورودشان به کارهای دولتی با خشنودی خداوند همراه بود.^۲ با این پاسخ مستنصر برای همیشه از پیشنهادش چشم پوشید و برای سودجویی از دانشور پرهیزگار حله چاره‌ای دیگر اندیشید.

۱. کشف المحجبه لثمره المهجه، فصل ۱۲۷ و ۲۱۶.

۲. همان، فصل ۱۲۸.

مدتی بعد لزوم همنشینی رضی‌الدین با خلیفه بر سر زبان‌ها افتاد، وزیران و درباریان هر یک به گونه‌ای دانشورپارسای حله را بدین کار فرا می‌خواندند. سید روشن‌بین آل‌طاووس که از نیرنگ مستنصر برای بهره‌گیری از نام خویش آگاه بود، در برابر این پیشنهاد نیز سرسختانه ایستادگی کرد و بر دل سیاه خلیفه داغ ناکامی نهاد.

در این روزگار کامیابی‌های پیوسته مغولان مستنصر را در نگرانی فرو برد. او چنان اندیشید که دانشور آل‌طاووس او را به عنوان سفیر نزد سرور مغولان فرستد. پس نماینده‌ای به خانه سید فرزانه حله گسیل داشت و خواسته خویش را به آگاهی وی رساند. رضی‌الدین بی‌درنگ پاسخ منفی داد و در توضیح گفت: سفارت من جز پشیمانی هیچ دستاوردی ندارد.

فرستاده مستنصر با شگفتی پرسید: چگونه؟ فقیه روشن‌بین حله گفت: اگر کامیاب شوم تا واپسین لحظه زندگی هر روز مرا به سفارتی خواهید فرستاد و از عبادت و کردار نیک بازخواهم ماند و اگر کامیاب نشوم حرمتی از میان می‌رود، راه آزارم گشوده می‌شود و مرا از پرداختن به دنیا و آخرت باز می‌دارد. علاوه بر این اگر تن بدین سفر دهم بدخواهان چنان شایع می‌کنند که فلانی به امید سازش با مغولان و بهره‌گیری از آنان برای براندازی خلیفه سنی بغداد به این سفر دست یازیده است. پس شما بیمناک می‌شوید و کمر به نابودی ام می‌بندید.

برخی از حاضران گفتند: چاره چیست، فرمان خلیفه است!

سید همچون همیشه زندگی‌اش به قرآن پناه برد و کلام الهی نیز بر نیک‌نبودن سفر دلالت داشت. آن را با صدای بلند تلاوت کرد تا همه

دریابند که چرا فرمان خلیفه را نادیده گرفته است.^۱

خاطره‌های سبز

سال ۱۲۷۰ ق. را باید سال تحقق تنها سفر سید پارسیان حله به بیرون از عراق بنامید. او در این زمان با هدف حج راه حجاز پیش گرفت و با کوله‌باری از دستاوردهای معنوی به خانه بازگشت. دستاوردهایی که باید یک قطعه کفن را در شمار آشکارترین آنها جای داد. او از آغاز توقف در عرفات کفش را به شیوه‌ای خاص بر دست نگاه داشت، سپس آن را به خانه خدا، حجاز لاسوه، آرامگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معصومان خفته در بقیع ساییده، تبرک ساخت و به مثابه نفیس‌ترین هدیه برای خویش بازآورد.^۲

ناگفته پیداست عارف بزرگ حله در فرصت‌های گوناگون به حرم معصومان می‌شتافت. در این زیارت‌ها او به حقایقی دست می‌یافت که حتی تصور آن نیز برای بسیاری از مردم ناممکن است. فقیه پاک‌رأی حله در کتاب مهج الدعوات خاطره‌ای از سفر به سامرا را چنین بازگو می‌کند:

«در شب چهارشنبه سیزدهم ذی‌قعدة سال ۶۳۸ در سامرا بودم. سحرگاهان صدای آخرین پیشوای معصوم حضرت قائم علیه السلام را شنیدم که برای دوستانش دعا می‌کرد و می‌گفت: پروردگارا! آنها را در روزگار سرفرازی، سلطنت، چیرگی و دولت ما به زندگی بازگردان.»^۳

۱. همان.

۲. محمدباقر خوانساری، روضات الجنات، تهران: ۱۳۰۶، ج ۴، ص ۳۲۶.

۳. سید ابن طاووس، مجمع الدعوات و منهج العبادات، قم: دال‌الخاثر، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۳۶۸.

البته این تنها خاطره دانشور پرهیزگار حله از آن شهر آسمانی نیست. او سحری دیگر در سرداب سامرا صدای مولایش را آشکارا شنید که برای پروانش دعای کرد و پروردگار را چنین می‌خواند:

«اللهم انّ شيعتنا خلقت من شعاع انوارنا و بقیه طینتنا و قد فعلوا ذنوبا كثيرة اتكالا علی حبنا و لايتا فان كانت ذنوبهم بینک و بینهم فاصلح بینهم و قاض بها عن خمسنا و ادخلهم الجنة فزحزحهم عن النار و لاتجمع بینهم و بین اعدائنا فی سخطک»^۱

«پروردگارا! شیعیان از پرتو نور ما و باقیمانده گل وجود ما آفریده شده‌اند و گناهان فراوانی به بشتگر می‌دوستی و ولایت ما انجام داده‌اند. پس اگر گناهشان میان تو و آنها فاصله‌ای پدید آورده میان آنها را اصلاح کن و گناهشان را از خمس ما جبران فرما. پروردگارا! آنها را از آتش دور کرده، در بهشت جای ده و همراه دشمنان ما در خشم و عذاب خویش نیفکن.»

پیشنهاد وزارت

در این روزگار مستنصر دامی تازه گسترده، به رضی الدین حسین پیشنهاد کرد: وزارت بپذیر و هرچه مصلحت می‌دانی انجام ده؛ من تا پایان راه کنارت خواهم ماند و دریاری‌ات از هیچ کوششی کوتاهی نخواهم کرد! سید چون همیشه از پذیرفتن پیشنهاد سرباز زد، ولی خلیفه بر خواسته‌اش پای فشرد.

۱. حسین طبرسی نوری، النجم الثاقب فی احوال الامام الحجة الغائب (عج)، ترجمه سید یاسین موسوی، دفتر جمع‌کران، ص ۲۹۶.

سرور پارسیان حله گفت: اگر مراد از وزارت من آن است که چون دیگر وزیران، بی توجه به آیین وحی به هر وسیله ممکن کارهای وزارتی را به انجام رسانم، پس نیازی به من نیست؛ وزیران کنونی چنین کرداری انجام می دهند و اگر مراد آن است که به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کنم، بی تردید درباریان یعنی بستگان و خدمتگزاران بر آن گردن نمی نهند و تحمل نمی کنند البته آنها تنها نخواهند بود، پادشاهان و بزرگان پیرامون کشور نیز زیر بار نمی روند. علاوه بر این اگر من به دادگری، انصاف و زهد رفتار کنم خواهند گفت: علی بن طاووس علوی حسینی می خواهد به جهانیان نشان دهد که اگر خلافت دست آنها بود چنین رفتار می کردند. بی تردید در این کار نوعی انتقاد و سرزنش بر پدرانست، که خلفای پیشین بودند، نهفته است. با این کار، تو ناگزیر کمتر به هلاکت خواهی بست و مرا به بهانه های واهی هلاک خواهی ساخت. اگر قرار است فرجام کارم به سبب اتهامی ساختگی به هلاکت انجامد پس اکنون که در پیشگاهت حضور دارم، پیش از آنکه در ظاهر گناهی مرتکب شوم، هرچه می خواهی انجام ده؛ تو پادشاهی توانمندی و قدرت داری!

هرچند این گفتار منطقی خلیفه را از پافشاری فزون تر باز داشت، ولی روان آسمانی سید دیگر توان ماندن در سرزمین دام های شیطانی را از دست داده بود. بنابراین، پس از پانزده سال، پایتخت را ترک گفت و به سمت زادگاهش رهسپار شد.^۲

۱. ابن طاووس، کشف المحجبه لثمره المهجه، فصل ۱۳۱.

۲. همان.

کوچه‌های وصل

رضی‌الدین در سال ۶۴۱ وارد حله شد^۱ و اندکی پس از استقرار در سه شب هفدهم جمادی‌الثانی همان سال همراه دوست و ارسته‌اش سید محمد بن محمد آوی به زیارت امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) شتافت.^۲

انها نیمروز چهارشنبه به نجف گام نهادند و شب پنجشنبه نوزدهم جمادی‌الثانی زیر باران عنایت علوی قرار گرفتند.^۳

محمد آوی سیمای رؤیایی و صول رضی‌الدین را در رؤیا مشاهده کرد و بامداد خطاب به مفسرش چنین گفت: «در رؤیا چنان دیدم که لقمه‌ای در دست تو (سید بن طاووس) است و می‌گویی این لقمه از دهان مولایم مهدی است. آنگاه قدری از آن را به من دادی.»^۴

رضی‌الدین در پگاه پنجشنبه نیز آماج امواج حقایق قرار گرفت. شیدای مجذوب حله شرح آن لحظه‌های ملکوتی را چنین بیان کرده است:

«پگاه پنجشنبه چون همیشه به حریم نورانی مولایم علی (علیه‌السلام) وارد شدم در آن جایگاه رحمت پروردگار، توجه حضرت امیر مؤمنان و انبوه مکاشفات چنان مرا دربرگرفت که نزدیک بود بر زمین فرو افتم. باها و دیگر اندامم در ارتعاشی هولناک از کنترل بیرون شدند و من در آستانه

۱. اتان گلبرگ، کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، ترجمه علی قرانی، رسول جعفریان، قم: ۱۳۱۸، ص ۲۷.

۲. حسین طبرسی نوری، النجم الثاقب فی احوال الامام الحجة الغائب (عج)، ترجمه سید یاسین موسوی، دفتر جمکران، ص ۲۸۵ و ۲۸۶. همان.

۳. همان.

مرگ و رهایی از خاک قرار گرفتیم. در این حالت فرامادی پروردگار به احسان خویش حقایق را بر من نمایاند. در آن لحظه‌ها شدت بی‌خودی‌ام به اندازه‌ای بود که چون محمد بن کنیه جمال از کنارم گذشته، سلام کرد، توان نگرستن به او و دیگران نداشتم و او را نشناختم. پس از حالش پرسیدم، او را به من شناساندند.^۱

رازهای جمعه شب

مسافران نجف در شب جمعه بیست و هفتم جمادی‌الثانی ۶۴۱، به حله بازگشتند.^۲ روز جمعه یکی از آشنایان گفت: مردی نیک، که می‌گوید در بیداری امام عصر علیه السلام را ملاقات کرده، به دیدارت شتافته است. او عبدالمحسن نام دارد.

پارسای آل طاووس ورودش را گرامی داشت و شب شنبه، بیست و هشتم جمادی‌الثانی، با میهمان پاک نهادش به گفتگو نشست. عبدالمحسن پس از بیان زیارت حضرت مهدی (عج) ادامه داد: امام فرمود: نزد ابن طاووس برو و این پیام را به وی برسان. آنگاه پیام را باز گفت:

عارف بزرگ حله سپس بستر گسترده و چون میهمان آمد خود آماده خفتن شد، ولی پیش از آنکه خواب بر پیکرش سایه افکند از پروردگار خواست تا حقایقی فزون‌تر بر وی آشکار سازد. رضی‌الدین بعدها پرده از رویای آن شب برداشته، چنین نگاشت:

در خواب مولای ما حضرت امام صادق علیه السلام را مشاهده کردم که با

۱. همان، ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۲. حسین طبرسی نوری، مستدرک وسائل الشیعه، قم: ۱۳۷۳، ص ۴۶۸ و ۴۶۹.

هدیه‌ای بس بزرگ به دیدارم شتافته، ... ولی گویا من قدر هدیه‌اش را نمی‌دانم و ارزشش را درست نمی‌شناسم.

چون نیمه شب فرارسید سرور پارسایان حله برای نیایش شبانه برخاست، ولی حادثه‌ای شگفت وی را از این توفیق بازداشت. او خود داستان آن شب را چنین نگاشته است:

... برای نماز شب برخاستم... دست دراز کردم و دسته ابریق را گرفتم تا آب برکت ریخته، وضو گیرم، ولی گویا کسی دهانه ابریق را گرفته، بازگرداند و مانع وضویم شد. با خود گفتم شاید آب نجس است و خداوند می‌خواهد مرا از بنکارگری آب نجس بازدارد... پس به کسی که آب آورده بود گفتم: ابریق را از کجا پر کردی؟ پاسخ داد: از نهر. گفتم: شاید این نجس باشد، آن را برگردان پاک کرده، از آب نهر پر کن! پس رفت آبش را ریخت و درحالی که من صدای ابریق را می‌شنیدم، آن را شست، دوباره پر کرد و آورد. من دسته ظرف را گرفتم تا وضو سازم ولی گویا کسی دهانه ابریق را گرفته، برگرداند مرا از وضو بازداشت. من بازگشته، به خواندن برخی از دعاها پرداختم و سپس به سمت ابریق رفتم ولی باز گویا کسی مانع وضویم می‌شد. پس دریافتم که این حادثه برای بازداشتنم از نماز شب است. با خود گفتم: شاید پروردگار آمده کرده فردا آزمونی و حکمتی بر من جاری کند و نخواسته برای سلامتی و رهایی از بلا دعا کنم. پس نشستم و نشسته به خواب رفتم. در رؤیا مردی را دیدم که می‌گفت: عبدالمحسن برای رسالت آمده بود، گویا شایسته بود در پیش رویش راه بروی.

در این لحظه بیدار شدم، دریافتم که در گرامیداشت عبدالمحسن کوتاهی کرده‌ام. پس آمرزش طلبیدم. آنگاه سراغ ابریق رفته، وضو گرفتم و نماز گزاردم.

فقیه روشن‌بین حله روز شنبه بر میهمان‌نوازی افزود و سفیر را چنانکه در خراب آموخته بود، گرامی داشت.^۱

نامه‌ای از دوزخ

دانشمند عارف حله از هشتینی با فرمانروایان می‌گریخت و در این باره هرگز پند دوستان ناآگاه ندانی شنید. روزی یکی از فقیهان روزگار به او گفت: امامان ما در محفل خلعت شرکت جسته، با آنها آمیزش داشتند. پس ورود ما به مجلس آنان نیز نمی‌تواند نكوهیده و ریان‌آور باشد.

سید پاسخ داد: پیشوایان ما در محفل آنان حضور می‌یافتند در حالی که قلبشان از شهوت‌راناان حاکم رویگردان بود، ولی تو آیا خود را چنین می‌دانی؟ به‌ویژه هنگامی که نیازت را برآورده می‌سازند و تو را از نزدیکیان خویش قرار می‌دهند و نیکی‌درباره‌ات روا می‌دارند، آیا می‌توانی دل از دوستی آنان تهی کنی؟

فقیه گفت: نه، درست می‌گویی. حضور ناتوانان نزد توانگران هرگز مانند حضور اهل کمال نیست.^۲

در حله یکی از فرمانروایان ضمن نامه‌ای از آن فقیه گرانمایه خواست

۱. حسین طبرسی نوری، النجم الثاقب فی احوال الامام الحجة الغائب (عج)، ترجمه سید یاسین موسوی، دفتر جمکران، ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۲. کشف المحجبة لثمره المهج، ف ۱۲۲ و ۱۲۳.

در خانه به ملاقاتش شتابد. سید در پاسخ چنین نوشت: آیا در کاخی که زندگی می کنی چیزی از آن برای خدا ساخته شده است تا در آنجا حضور یابی، بر آن نشیمن یا بدان بنگرم؟ آگاه باش! آنچه مرا در روزهای آغازین عمر به ملاقات فرمانروایان می کشاند، اعتماد بر استخاره بود ولی اینک به فضل الهی از رازهایی آگاه شده، می دانم که استخاره در چنین مواردی دور از حق و صواب است.^۱

شاگردان

بسیاری از دانشوران حله و دیگر شهرهای عراق از محضر نورانی پژوهشگر فرزانه روزگار خویش ابوالقاسم رضی الدین علی بن موسی استفاده کرده اند. در میان این جمیع پارسی می توان از نام های زیر به مثابه چهره های برجسته محافل علمی سید یاد کرد.

۱- شیخ سدیدالدین یوسف علی بن مظفر (با علامه حلی)

۲- شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم شامی

۳- جمال الدین حسن بن یوسف، مشهور به علامه حلی

۴- شیخ تقی الدین حسن بن داوود حلی

۵- شیخ محمد بن احمد بن صالح القسینی

۶- شیخ ابراهیم بن محمد بن احمد القسینی

۷- شیخ جعفر بن محمد بن احمد القسینی

۸- شیخ علی بن محمد بن احمد القسینی

۹- سید غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن طاووس (فرزند برادرش)

۱۰- سید احمد بن محمد علوی

۱۱- سید نجم الدین محمد بن الموسوی

۱۲- شیخ محمد بن بشیر

۱۳- صفی الدین محمد (فرزند سید)

۱۴- رضی الدین محمد (فرزند دیگر سید)^۱

میراث سبز

از عارف و اصل حله نوشته های فراوان مانده است که به نام برخی از آنها اشاره می کنیم:

الامان من اخطار الاسفار و الزمان، انوار الباهره فی انتصار العترة الطاهره، الاسرار المودعة فی ساعات الليل و النهار، اسرار الصلوات و انوار الدعوات، البهجة لثمرات المهجة، الدرر الرفیة، فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل اليوم و الليل، فرج المهموم فی معرفة نهج الحلال و الحرام من علم النجوم، فرحة الناظر و بهجة الخواطر، اغاثة الداعي و اعانة الساعي، الاحتساب علی الالباب، الاقبال بالاعمال المحسنة، جمال الاسبوع فی کمال العمل المشروع، کشف المحجة لثمره المهجة، الله و الله و علی قتلى الطفوف، المنامات الصادقات، کتاب المزار، مصباح الزائر و جناح المسافر، مهج الدعوات و منهج العناية، محاسبة النفس، ربیع الالباب، روح الاسرار و روح الاسمار، الطرائف فی مذاهب الطوائف،

التشريف بتعريف وقت التكليف، اليقين في اختصاص مولانا على بامرة المؤمنين والملاحم والفتن (كتاب حاضر).^۱

پرواز واپسین

در حدود ۴۰ ق. سیدبرنامه‌ای نوین برای زندگی‌اش پی‌ریزی کرد؛ او چنان اندیشید که باید از همه مردم کناره گیرد تا باران عنایت‌های ویژه بر او فرو بارد. پس استخاره کرد و به همراه خانواده به نجف شتافت و از سال ۶۴۵ تا ۶۴۸ در حریم مقدس علی عليه السلام اقامت گزید. البته رضی‌الدین درست‌اندیشیده بود. او بعدها در این باره نوشت:

در نجف از مردم کناره می‌گرفتم و جز فرصتی اندک با آنها آمد و شد نمی‌کردم. بدین سبب مشمول عنایت‌ها قرار نگرفتم؛ عنایت‌های در دین، که سراغ ندارم مانند آن را به کسی دیگر از ساکنان آن حریم داده باشند.^۲

آن بزرگ‌مرد در نجف آرامگاهی برای خوش ساخت. ^۳ و در روزهای پایانی سال ۶۴۸ راه کربلا پیش گرفت. او سه سال نیز در حریم امام حسین عليه السلام زیست. ^۴ آنگاه رهسپار سامرا شد تا نخستین کسی باشد که با خانواده در این سه شهر زیسته، به این ترتیب از همسایگان رسمی معصومان آن دیار به شمار آید. ^۵ البته علاوه بر این نوعی پیریدن و دور شدن تدریجی از بستگان و آشنایان نیز مورد توجه وی بوده است. ^۶

هرچند فقیه وارسته حله به سوی سامرا راه می‌سپرد، ولی به دلیلی

۱. کتابخانه ابن طاووس و...، ص ۵۰-۱۱۱. ۲. کشف المحجۃ لثمره المهجۃ، فصل ۱۳۴.

۳. روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۲۷. ۴. کتابخانه ابن طاووس و...، ص ۲۸.

۵. کشف المحجۃ لثمره المهجۃ، فصل ۱۳۴. ۶. همان، فصل ۱۳۴.

ناگفته در بغداد فرود آمد و از سال ۶۵۲ ق. دیگر بار در خانه قدیمی اش اقامت گزید.^۱

اما این توقف با اقامت روزگار جوانی تفاوت بسیار داشت. بیشتر وقت سید در خلوت می‌گذشت و به چیزی جز عبادت، راهنمایی مراجعه‌کنندگان و دستگیری نیازمندان نمی‌اندیشید. در سال ۶۵۵ ق. لشکر مغول به عراق یورش برد و بغداد را محاصره کرد.^۲

رضی الدین که به آسایش مؤمنان می‌اندیشید آمادگی خود را برای گفتگو با مغولان درباره صلح اعلام داشت، ولی خلیفه نپذیرفت.^۳ سرانجام ۲۸ محرم فرارسید. مغولان به شهر ریختند و شامگاهی سراسر وحشت بر بغداد سایه افکند؛ شبی که شرف الدین ابوالفضل محمد، برادر گرانقدر رضی الدین نیز به شهادت رسید.^۴

سید پارسای حله خاطره آن شب را چنین نگاشته است: «این واقعه در دوشنبه ۲۸ محرم بود و من در خانه خود در المقعدیه بغداد بودم... آن شب را که شب هراس و وحشت بود تا بامداد بیدار ماندیم. خداوند ما را از آن حادثه‌ها و رنج‌ها سالم نگاه داشت...»^۵

هلاکوخان مغول فرمان داد دانشوران شهر در مدرسه المستنصریه حاضر شوند و درباره این پرسش که «آیا فرمانروای کافر عادل‌تر است یا مسلمان ستمگر» حکم دهند. رضی الدین از جای برخاسته، بر تریبون

۱. کتابخانه ابن طاووس و اموال و آثار او، ص ۲۹.

۲. علی دوانی، مفاخر اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۶۸.

۳. همان، ص ۶۸. ۴. کتابخانه ابن طاووس و اموال و آثار او، ص ۲۹.

۵. شیخ عباس قمی، فیض‌العلام فی عمل‌الشهور و وقایع‌الایام، ص ۱۷۲.

فرمانروای کافر عادل را تأیید کرد. در پی او دیگر فقیهان نیز به تأیید حکم پرداختند.^۱

فرمانروای مغول در دهم صفر ۶۵۶ سید را فراخوانده، امان نامه‌ای برای او و یارانش صادر کرد.^۲

سید که در پی راهی برای بیرون بردن مؤمنان از پایتخت بود، هزار تن را گرد آورده، با حمایت سربازان هلاکوخان آنان را به حله رساند^۳ و در نخستین فرصت خود به پایتخت بازگشت^۴ تا شاید مؤمنی را از دردی برهاند یا بی‌گناهی را از کیفرهایی بخشد.

در این روزگار هلاکوخان درخواست مقام نقابت علویان را پذیرد. رضی‌الدین که در آغاز این پیشنهاد را رد کرده بود با شنیدن پیامدهای رد درخواست هلاکوخان از زبان خواجه نصیرالدین طوسی، ناگزیر این مقام را پذیرفت و برای بیعت علویان مراسم ویژه‌ای برگزار کرد.^۵

سه سال پس از آن، روزی بیماری بر پیکر سرور فقیهان عراق سایه افکند و سرانجام در بامداد دوشنبه سال ۶۶۴ روان الهی‌اش به آسمان پیر کشید.^۶

۱. کتابخانه ابن طاووس و اموال و آثار او، ص ۲۹ و ۳۰.

۲. همان.

۳. شیخ عباس قمی، فیض‌العلام فی عمل‌الشهور و وقایع‌الایام، ص ۱۷۲.

۴. کتابخانه ابن طاووس و اموال و آثار او، ص ۳۰.

۵. عباس قمی، هدیه‌الاحباب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۸۰.

۶. کتابخانه ابن طاووس و اموال و آثار او، ص ۳۳.

www.ketab.ir

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

(.....)¹

برافراشتگان ستون پیامبر ﷺ و بکهدارانندگان اسرار ایشان با صدق و کذب که اخبار ایشان را نقل کرده اند و وضع کنندگان معجزات و برهان‌های ایشان بدون تردید و تفسیر آیات و روایات و بدون اینکه نیاز به مسائل مهم داشته باشند تا به خاطر نبود دانش در معرض سخن خداوند عزوجل قرار نگیرند: «أَقَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقَّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؟² و اگر هم صحبت با خردمندان و سنت و کتاب باشند و از مفارقت و جدایی کتاب و سنت در اسباب و آداب مصون باشند، بین این افراد و کتاب و سنت در گذشته و در حال حاضر خطر دشمنی‌ها و کینه و کدورت‌ها و عقوبت‌ها و سرزنش‌ها تجدید نمی‌شود، همانا

۱. چند سطر از حمد و ثنای الهی و صلوات بر محمد و اهل بیت‌شان به دلیل آسیب رسیدن به وسیله موربانه از نسخه اصلی دستخط مؤلف جا افتاده است، همچنین در چند جا از متن جا افتادگی دارد که با گذاشتن... مشخص شده است.

خداوند عزوجل و پیامبرش صلوات الله علیه وآله وسلم با بیان و زبان حال با بخشیدن صفات کمال به آنها در عمل و گفتار، آنها را راهنمایی کرده‌اند.

منده به شناخت نبردها و فتنه‌ها اهتمام یافتیم و به کتاب‌های «ملاحم» و «فصل» بخورد کردم... که شناخت آن فتنه‌ها از سپرهای است که امید می‌رود از محنت‌ها و ازدشمنی و کینه دشمنان حفظ کند، پس آنچه را که به آن برخورد کرده‌ام و در آن تأمل نموده‌ام را نقل می‌کنم و مقداری از آن مقدار کثیر را حفظ کردم با این اعتقاد که به آن نیاز دارم، بنابراین سه تصنیف آورده‌ام

یکی از آنها کتاب «الغن» تألیف نعیم بن حماد خزاعی است؛ زیرا زمان او به زمان صحابه و تابعین نزدیک‌تر است و جمعی از مفسرین، آن را تزکیه نموده‌اند. خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ بغداد» در بیان آن آورده است: «نعیم بن معاویه بن حارث بن همام بن سلمه بن مالک ابو عبدالله خزاعی» سپس می‌گوید: «یحیی بن معین و احمد بن منصور مادی و محمد بن اسماعیل بخاری روایت کرده‌اند که نعیم در مصر ساکن بود.» و به اسناد خود از ابراهیم بن عبدالله بن جنید آورده است: «از یحیی بن معین در مورد نعیم بن حماد سؤال کردم، گفت: او فردی مورد اطمینان است و رفیق من در بصره بود و خطیب بغدادی به اسناد خود از علی بن حسین بن حبان آورده است در کتاب پدرم یافتیم که با خط خویش نوشته بود: ابو زکریا گفت: نعیم بن حماد، مردی مورد اطمینان و راستگوست و من داناترین مردم به او هستم و او همراه من در بصره بود و از روح بن عباد پنجاه هزار حدیث نوشته است.

خطیب بغدادی به اسناد خود از ابو مسلم صالح بن احمد بن عبید الله عجلی روایت کرده است: پدرم گفت: نعیم بن حماد مروزی، مردی مورد اطمینان است.

فصل اول: خطیب بغدادی به اسناد خود از محمد بن سعد روایت کرده است: نعیم بن حماد از اهالی مرو بود و به طور جدی به دنبال احادیث در عراق و حجاز بود پس از آن در مصر ساکن شد و پیوسته در آن مکان بود تا اینکه در خلافت ابوالسحاق بن هارون از او در مورد قرآن سؤال کردند و او از پاسخ دادن به آن به خواست آنان امتناع کرد، بنابراین او را در سامرا به زندان افکندند و پیوسته در آنجا زندانی بود تا اینکه در سال ۲۲۸ ه.ق در آنجا وفات یافت و خطیب تبریزی در کتاب خود «تاریخ بغداد» از ابوحنیفه روایت کرده است: نعیم بن حماد احادیث خود را از یاران علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است و همچنین احادیث خود را از یاران عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود که از امام علی علیه السلام روایت کرده اند، نقل کرده است.

فصل دوم: کتاب «الفتن» تألیف ابوصالح سلیلی ابن احمد بن عیسی بن شیخ حسانی که تاریخ نسخه اصل آن سال ۳۰۷ ه.ق به خط نویسنده آن در مدرسه معروف به ترکی جنب غربی واسط از نسخه اصل است.

فصل سوم: کتاب «الفتن» تألیف ابویحیی زکریا بن یحیی بن حارث بزار که تاریخ نگارش آن ماه ربیع الاول سال ۳۹۱ ه.ق است که آن را از نظامیه به عاریت گرفتم.

فصل چهارم: استخراج اقتضاء کرد که بنده از این سه کتاب آن چیزی را

نقل کنم که خداوند عزوجل، مرا برای ذکر آن توفیق داده در حمل آن تابع فرمان مقدس او باشم و درگردآوری آن حافظ اسراری باشم که پراکنده گشته است و باب های نیکی و نصرت آن را بگشایم و ارزش آن را بزرگ بدانم و آنچه را که موجب حمد و شکر است، بشناسم و آن را به صورت ابوابی تقسیم کنم و در هر باب به ذکر اخبار و احادیث بپردازم و ذکر ابواب در این کتاب به این خاطر است که خواننده برای شناخت محتویات آن و جستجوی مطالب هدایت شود انشاء الله تعالی.